

السلام عليك يا سيف ا... السلام عليك يا فردوس الاكبر السلام عليك يا لسان الصدق

بسمه تعالی

نام کتاب : زندگینا مه ا امام سجاد (ع)



موضوع : دینی

کاری از : محمد مهدی حاجی پروانه

منبع: سایت عالی تبیان

تقدیم به پدر و مادر مهربانم

سلام بر آن جسدهای عریان و برهنه ، سلام بر آن بدن های لاغر و نحیف ، سلام بر آن خون های جاری

السلام علیک یا سیف ا... السلام علیک یا فردوس الاکبر السلام علیک یا لسان الصدق

السلام علیک با ابا صالح المهدی (عج)



بی تو سقفِ فلکِ شعر مرا، ماهی نیست
ای که جز منزل و کوی تو، مرا راهی نیست

روز و شب مستمعِ قصه‌ی هجرانِ توام
بیش از این قصه مرا، غصه جانکاهی نیست

مردمان بر در درگاهِ دعا در تب و تاب
هین مرا جز خمِ ابروی تو درگاهی نیست

آن‌چنان در طلبت گم شدم ای یوسفِ شهر
که چو من بهر تو سرگشته و گمراهی نیست

صبح هر جمعه دلم، ندبه‌ی عشقت سازد
قسمت دل به که گویم که بجز آهی نیست...

خواهی آمد ای سوار سبز پوش.....

فصل هایم را بهاری میکنی.....

ا نگاه خویش در متن زمین.....

عشق را هر لحظه جاری میکنی.....

سلام بر آن جسدهای عریان و برهنه ، سلام بر آن بدن های لاغر و نحیف ، سلام بر آن خون های جاری

السلام عليك يا سيف ا... السلام عليك يا فردوس الاكبر السلام عليك يا لسان الصدق



حضرت سجاد (ع)

نام معصوم ششم علی (ع) است. وی فرزند حسین بن علی بن ابیطالب (ع) و ملقب به "سجاد" و "زین العابدین" می باشد. امام سجاد در سال 38 هجری در مدینه ولادت یافت. حضرت سجاد در واقعه جانگداز کربلا حضور داشت ولی به علت بیماریو تب شدید از آن حادثه جان به سلامت برد، زیرا جهاد از بیمار برداشته شده است و پدر بزرگوارش - با همه علاقه ای که فرزندش به شرکت در آن واقعه داشت - به او اجازه جنگ کردن نداد. مصلحت الهی این بود که آن رشته گسیخته نشود و امام سجاد وارث آن رسالت بزرگ، یعنی امامت و ولایت گردد. این بیماری موقت چند روزی بیش ادامه نیافت و پس از آن حضرت زین العابدین 35 سال عمر کرد که تمام آن مدت به مبارزه و خدمت به خلق و عبادت و مناجات با حق سپری شد.

سن شریف حضرت سجاد (ع) را در روز دهم محرم سال 61 هجری که بنا به وصیت پدر و امر خدا و رسول خدا (ص) به امامت رسید، به اختلاف روایات در حدود 24 سال نوشته اند. مادر حضرت سجاد بنا بر مشهور "شهربانو" دختر یزدگرد ساسانی بوده است.

آنچه در حادثه کربلا بدان نیاز بود، بهره برداری از این قیام و حماسه بی نظیر و نشر پیام شهادت حسین (ع) بود، که حضرت سجاد (ع) در

سلام بر آن جسدهای عریان و برهنه، سلام بر آن بدن های لاغر و نحیف، سلام بر آن خون های جاری

السلام علیک یا سیف ا... السلام علیک یا فردوس الاکبر السلام علیک یا لسان الصدق

ضمن اسارت با عمه اش زینب (ع) آن را با شجاعت و شهامت و قدرت بی نظیر در جهان آن رو فریاد کردند . فریادی که طنین آن قرنهایست باقی مانده و - برای همیشه - جاودان خواهد ماند . واقعه کربلا با همه ابعاد عظیم و بی ماندش پر از شور حماسی و وفا و صفا و ایمان خالص در عصر روز عاشورا ظاهر را به پایان آمد ، اما مأموریت حضرت سجاد (ع) و زینب کبری (س) از آن زمان آغاز شد . اهل بیت اسیر را از قتلگاه عشق و راهیان به سوی "الله" و از کنار نعشهای پاره پاره به خون خفته جدا کردند . حضرت سجاد (ع) را در حال بیماری بر ی بی هودج سوار کردند و دو پای حضرتش را از زیر شکم آن حیوان به زنجیر بستند . سایر اسیران را نیز بر شتران سوار کرده ، روانه کوفه نمودند . کوفه ای که در زیر سنگینی و خفقان حاکم بر آن بهت زده بر جای مانده بود و جرأت نفس کشیدن نداشت ، زیرا ابن زیاد دستور داده بود رؤسای قبایل مختلف را به زندان اندازند و مردم را گفته بود بدون اسلحه از خانه ها خارج شوند . در چنین حالتی دستور داد رهای مقدس شهدا را بین سرکردگان قبایلی که در کربلا بودند تقسیم و سر امام شهید حضرت ابا عبد الله الحسین را در جلو کاروان حمل کنند . بدین صورت کاروان را وارد شهر کوفه نمودند .

عبید الله زیاد می خواست وحشتی در مردم ایجاد کند و این فتح نمایان خود را به چشم مردم آورد . با این تدبیرهای امنیتی چه شد که نتوانستند جلو بیانات آتشین و پیام کوبنده زن پولادین تاریخ حضرت زینب (س) را بگیرند ؟ گویی مردم کوفه تازه از خواب بیدار شده و دریافته اند که این اسیران ، اولاد علی (ع) و فرزندان پیغمبر اسلام (ص) می باشند که مردانشان در کربلا نزدیک کوفه به شمشیر بیداد کشته شده اند . همه از مردم برخاست و کم کم تبدیل به گریه شد .

سلام بر آن جسدهای عریان و برهنه ، سلام بر آن بدن های لاغر و نحیف ، سلام بر آن خون های جاری

السلام علیک یا سیف ا... السلام علیک یا فردوس الاکبر السلام علیک یا لسان الصدق

حضرت سجاد (ع) در حال اسارت و خستگی و بیماری به مردم نگریست و فرمود: اینان بر ما می‌گیرند؟ پس عزیزان ما را چه کسی کشته است؟ زینب خواهر حسین (ع) مردم را امر به سکوت کرد و پس از حمد و ثنای خداوند متعال و درود بر پیامبر گرانقدرش، حضرت محمد (ص) فرمود: "... ای اهل کوفه، ای حیل‌گران و مکراندیشان و غداران، هرگز این گریه‌های شما را سکون مباد. مثل شما، مثل زنی است که از بامداد تا شام رشته خویش می‌تاید و از شام تا صبح به دست خود بازمی‌گشاد.

هشدار که بنای ایمان بر مکر و نیرنگ نهاده‌اید. "... سپس حضرت زینب (ع) (مردم کوفه را سخت ملامت فرمود و گفت: "همانا دامن شخصیت خود را با عاری و ننگی بزرگ آلود کردید که هرگز تا قیامت این آلودگی را از خود نتوانید دور کرد. خواری و ذلت بر شما باد. مگر نمی‌دانید کدام جگر گوشه از رسول الله (ص) را بشکافتید، و چه عهد و پیمان که بشکستید، و بزرگان عترت و آزادگان ذریه او را به اسیری بردید، و خون پاک او به ناحق یختید. ..." مردم کوفه آنچنان ساکت و آرام شدند که گویی مرغ بر سر آنها نشسته! سخنان کوبنده زینب (ع) که گویا از حلقوم پاک علی (ع) خارج می‌شد، مردم بی‌وفای کوفه را دچار بهت و حیرت کرد. شگفتا این صدای علی (ع) است که گویا در فضای کوفه طنین انداز است ...

امام سجاد (ع) عمه اش را امر به سکوت فرمود. ابن زیاد دستور داد امام سجاد (ع) و زینب کبری و سایر اسیران را به مجلس وی آوردند، و در آن جا جسارت را نسبت به سر مقدس حسین

سلام بر آن جسدهای عریان و برهنه، سلام بر آن بدن‌های لاغر و نحیف، سلام بر آن خون‌های جاری

السلام عليك يا سيف ا... السلام عليك يا فردوس الاكبر السلام عليك يا لسان الصدق

(ع) و اسیران کربلا به حد اعلا رسانید ، و آنچه در چننه دناءت و رذالت داشت نشان داد ، و آنچه لازمه پستی ذاتش بود آشکار نمود .

پیام خون و شهادت

ابن زیاد یا پسر مرجانه اسیران کربلا را پس از مکالماتی که در مجلس او با آنان روی داد ، دستور داد به زندانی پهلوی مسجد اعظم کوفه منتقل ساختند ، و دستور داد سر مقدس امام (ع) را در کوچه ها بگردانند تا مردم دچار وحشت شوند .

یزید در جواب نامه ابن زیاد که خبر شهادت حسین (ع) و یارانش و اسیر کردن اهل و عیالش را به او نوشته بود ، دستور داد سر حسین (ع) و همه یارانش را و همه اسیران را به شام بفرستند . بر دست و پا و گردن امام همام حضرت سجاد زنجیر نهاده ، بر شتر سوارش کردند و اهل بیت را چون اسیران روم و زنگبار بر شتران بی جهاز سوار کردند و راهی شام نمودند . اهل بیت عصمت از راه بعلبک به شام وارد شدند . روز اول ماه صفر سال 61 هجری - شهر دمشق غرق در شادی و سرور است ، زیرا یزید اسیران کربلا را که اولاد پاک رسول الله هستند ، افراد خارجی و یاغیگر معرفی کرده که اکنون در چنگ آنهایند - یزید دستور داد اسیران و سرهای شهدا را از کنار "جیرون" که تفریحگاه خارج از شهر و محل عیش و عشرت یزید بود عبور دهند . یزید از منظر جیرون اسیران را تماشا می کرد و شاد و مسرور به نظر می رسید ، همچون فاتحی بلا منازع ! در کنار کوچه ها مردم ایستاده بودند و تماشا می کردند . پیرمردی از شامیان جلو آمد و در مقابل قافله اسیران بایستاد و گفت : "شکر خدای را که شما را کشت و شهرهای اسلام را از شر مردان شما آسوده ساخت و امیر المؤمنین یزید را بر شما پیروزی داد ."

سلام بر آن جسدهای عریان و برهنه ، سلام بر آن بدن های لاغر و نحیف ، سلام بر آن خون های جاری

السلام عليك يا سيف ا... السلام عليك يا فردوس الاكبر السلام عليك يا لسان الصدق

امام زین العابدین (ع) به آن پیرمردی که در آن سن و سال از تبلیغات زهر آگین اموی در امان نمانده بود، فرمود: "ای شیخ، آیا قرآن خوانده ای؟" گفت: آری. فرمود: این آیه را قرائت کرده ای: قل لا أَسئَلُکم علیہ أجزا الا المودۃ فی القربی. گفت: آری. امام (ع) فرمود: آن خویشاوندان که خداوند تعالی به دوستی آنها امر فرموده و برای رسول الله اجر رسالت قرار داده ماییم. سپس آیه تطهیر را که در حق اهل بیت پیغمبر (ص) است تلاوت فرمود: "انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا". پیرمرد گفت: این آیه را خوانده ام. امام (ع) فرمود: مراد از این آیه ماییم که خداوند ما را از هر آلائش ظاهر و باطن پاکیزه داشته است. پیرمرد بسیار تعجب کرد و گریست و گفت چقدر من بی خبر مانده ام. سپس به امام (ع) عرض کرد: اگر توبه کنم آیا توبه ام پذیرفته است؟ امام (ع) به او اطمینان داد. این پیرمرد را به خاطر همین آگاهی شهید کردند. باری، قافله اسیران راه خدا را در جلو مسجد جامع دمشق متوقف ساختند. سپس آنها را در حالی که به طنابها بسته بودند به زندانی منتقل کردند. چند روزی را در زندان گذراندند، زندانی خراب. به هر حال یزید در نظر داشت با دعوت از برجستگان هر مذهب و سفیران و بزرگان و چابلوسان درباری مجلسی فراهم کند تا روزی ظاهری خود را به همه نشان دهد. در این مجلس یزید همان جسارتی را نسبت به سر مقدس حضرت سید الشهداء انجام داد که ابن زیاد، دست نشانده پلیدش در کوفه انجام داده بود. چوب دستی خود را بر لب وی نواخت که بوسه گاه حضرت رسول الله (ص) و علی مرتضی و فاطمه زهرا علیهما السلام بوده است. وقتی زینب (ع) این جسارت را از یزید مشاهده فرمود و اولین سخنی که یزید به حضرت سید سجاد (ع)

سلام بر آن جسدهای عریان و برهنه، سلام بر آن بدن های لاغر و نحیف، سلام بر آن خون های جاری

السلام علیک یا سیف ا... السلام علیک یا فردوس الاکبر السلام علیک یا لسان الصدق

گفت چنین بود : "شکر خدای را که شما را رسوا ساخت " ، بی درنگ حضرت زینب (ع) در چنان مجلسی بپاخواست . دلش به جوش آمد و زبان به ملامت یزید و یزیدیان گشود و با فصاحت و بلاغت علوی پیام خون و شهادت را بیان فرمود و در سنگر افشاگری پرده از روی سیه کاری یزید و یزیدیان برداشت ، و خلیفه مسلمین را رسواتر از مردم کوفه نمود . اما یزید سر به زیر انداخت و آن ضربات کوبنده و بر باد دهنده شخصیت کاذب خود را تحمل کرد ، و تنها برای جواب بیتی خواند که ترجمه آن این است :

"ناله و ضجه از داغدیدگان رواست و زنان اجیر نوحه کننده را مرگ در گذشته آسان است ."

امام سجاد (ع) در دمشق

علاوه بر سخنانی که حضرت سجاد (ع) با استناد به قرآن کریم فرمود و حقیقت را آشکار کرد ، حضرت زین العابدین (ع) وقتی با یزید روبرو شد - در حالی که از کوفه تا دمشق زیر زنجیر بود - فرمود : ای یزید ، به خدا قسم ، چه گمان می بری اگر پیغمبر خدا (ص) ما را به این حال بنگرد ؟ این جمله چنان در یزید اثر کرد که دستور داد زنجیر را از آن حضرت برداشتند ، و همه اطرافیان از آن سخن گریستند .

فرصت بهتری که در شام به دست امام چهارم آمد ، روزی بود که خطیب رسمی بالای منبر رفت و در بدگویی علی (ع) و اولاد طاهرینش و خوبی معاویه و یزید داد سخن داد . امام سجاد (ع) به یزید گفت : به من هم اجازه می دهی روی این چوبها بروم و سخنانی بگویم که هم خدا را خشنود سازد و هم برای مردم موجب اجر و ثواب باشد ؟ یزید نمی خواست اجازه دهد ، زیرا از علم و معرفت و فصاحت و بلاغت

سلام بر آن جسدهای عریان و برهنه ، سلام بر آن بدن های لاغر و نحیف ، سلام بر آن خون های جاری

السلام علیک یا سیف ا... السلام علیک یا فردوس الاکبر السلام علیک یا لسان الصدق

خانواده عصمت علیهم السلام آگاه بود و بر خود می ترسید . مردم اصرار کردند .

ناچار یزید قبول کرد . امام چهارم (ع) پای به منبر گذاشت و آنچنان سخن گفت که دلها از جا کنده شد و اشکها یکباره فرو ریخت و شیون از میان زن و مرد برخاست . خلاصه بیانات امام (ع) چنین بود :

"ای مردم شش چیز را خدا به ما داده است و برتری ما بر دیگران بر

هفت پایه است . علم نزد ماست ، حلم نزد ماست ، جود و کرم نزد

ماست ، فصاحت و شجاعت نزد ماست ، دوستی قلبی مؤمنین مال

ماست . خدا چنین خواسته است که مردم با ایمان ما را دوست بدارند ، و

این کاری است که دشمنان ما نمی توانند از آن جلوگیری کنند . "

سپس فرمود : "پیغمبر خدا محمد (ص) از ماست ، وصی او علی بن

ابیطال از ماست ، حمزه سید الشهداء از ماست ، جعفر طیار از ماست ،

دو سبط این امت حسن و حسین (ع) از ماست ، مهدی این امت و امام

زمان از ماست . "

سپس امام خود را معرفی کرد و کار به جایی رسید که خواستند سخن

امام را قطع کنند ، پس دستور دادند تا مؤذن اذان بگوید . امام (ع)

سکوت کرد . تا مؤذن گفت : اشهد ان محمدا رسول الله . امام عمامه از

سر برگرفت و گفت : ای مؤذن تو را به حق همین محمد خاموش باش .

سپس رو به یزید کرد و گفت : آیا این پیامبر ارجمند جد تو است یا جد

ما ؟ اگر بگویی جد تو است همه می دانند دروغ می گویی ، و اگر

بگویی جد ماست ، پس چرا فرزندش حسین (ع) را کشتی ؟ چرا

رزندانش را کشتی ؟ چرا اموالش را غارت کردی ؟ چرا زنان و بچه

هایش را اسیر کردی ؟ سپس امام (ع) دست برد و گریبان چاک زد و

همه اهل مجلس را منقلب نمود . براستی آشوبی به پا شد . این پیام

سلام بر آن جسدهای عریان و برهنه ، سلام بر آن بدن های لاغر و نحیف ، سلام بر آن خون های جاری

السلام عليك يا سيف ا... السلام عليك يا فردوس الاكبر السلام عليك يا لسان الصدق

حماسی عاشورا بود که به گوش همه می رسید . این ندای حق بود که به گوش تاریخ می رسید . یزید در برابر این اعتراضها زبان به طعن و لعن ابن زیاد گشود و حتی بعضی از لشکریان را که همراه اسیران آمده بودند - بظاهر - مورد عتاب و سرزنش قرار داد . سرانجام بیمناک شد و از آنان روی پوشید و سعی کرد کمتر با مردم تماس بگیرد .

به هر حال ، یزید بر اثر افشاگریهای امام (ع) و پریشان حالی اوضاع مجبور شد در صدد استمالت و دلجویی حال اسیران بر آید . از امام سجاد (ع) پرسید : آیا میل دارید پیش ما در شام بمانید یا به مدینه بروید ؟ امام سجاد (ع) و زینب کبری (ع) فرمودند : میل داریم پهلوی قبر جدمان در مدینه باشیم .

حرکت به مدینه

در ماه صفر سال 61 هجری اهل بیت عصمت با جلال و عزت به سوی مدینه حرکت کردند . نعمان بن بشیر با پانصد نفر به دستور یزید کاروان را همراهی کرد . امام سجاد و زینب کبری و سایر اهل بیت به مدینه نزدیک می شدند . امام سجاد (ع) محلی در خارج شهر مدینه را انتخاب فرمود و دستور داد قافله در آنجا بماند . نعمان بن بشیر و همراهانش را اجازه مراجعت داد . امام (ع) دستور داد در همان محل خیمه هایی برافراشتند . آنگاه به بشیر بن جذلم فرمود مرثیه ای بسرای و مردم مدینه را از ورود ما آگاه کن . بشیر یکسر به مدینه رفت و در کنار قبر رسول الله (ص) با حضور مردم مدینه ایستاد و اشعاری سرود که ترجمه آن چنین است :

"هان ! ای مردم مدینه شما را دیگر در این شهر امکان اقامت نماند ، زیرا

سلام بر آن جسدهای عریان و برهنه ، سلام بر آن بدن های لاغر و نحیف ، سلام بر آن خون های جاری

السلام علیک یا سیف ا... السلام علیک یا فردوس الاکبر السلام علیک یا لسان الصدق

که حسین (ع) کشته شد، و اینک این اشکهای من است که روان است. آوخ! که پیکر مقدسش را که به خاک و خون آغشته بود در کربلا بگذاشتند، و سرش را بر نیزه شهر به شهر گردانیدند. شهر یکباره از جای کنده شد. زنان بنی هاشم صدا به ضجه و ناله و شیون برداشتند. مردم در خروج از منزلهای خود و هجوم به سوی خارج شهر بر یکدیگر سبقت گرفتند. بشیر می گوید: اسب را رها کردم و خود را به عجله به خیمه اهل بیت پیغمبر رساندم. در این موقع حضرت سجاد (ع) از خیمه بیرون آمد و در حالی که اشکهای روان خود را با دستمالی پاک می کرد به مردم اشاره کرد ساکت شوند، و پس از حمد و ثنای الهی لب به سخن گشود و از واقعه جانگداز کربلا سخن گفت. از جمله فرمود: "اگر رسول الله (ص) جد ما به قتل و غارت و زجر و آزار ما دستور می داد، بیش از این بر ما ستم نمی رفت، و حال اینکه به حمایت و حرمت ما سفارش بسیار شده بود. به خدا سوگند به ما رحمت و عنایت فرماید و از دشمنان ما انتقام بگیرد." سپس امام سجاد (ع) و زینب کبری (ع) و یاران و دلسوختگان عزای حسینی وارد مدینه شدند. ابتدا به حرم جد خود حضرت رسول الله (ص) و سپس به بقیع رفتند و شکایت مردم جفاپیشه را با چشمانی اشک ریزان بیان نمودند. مدتها در مدینه عزای حسینی برقرار بود. و امام (ع) و زینب کبری از مصیبت بی نظیر کربلا سخن می گفتند و شهادت همدار امام حسین (ع) را و پیام او را به مردم تعلیم می دادند و فساد دستگاه حکومت را بر ملا می کردند تا مردم به عمق مصیبت پی ببرند و از ستمگران روزگار انتقام خواستن را یاد بگیرند.

آن روز در جهان اسلام چهار نقطه بسیار حساس و مهم بود: دمشق،

سلام بر آن جسدهای عریان و برهنه، سلام بر آن بدن های لاغر و نحیف، سلام بر آن خون های جاری

السلام علیک یا سیف ا... السلام علیک یا فردوس الاکبر السلام علیک یا لسان الصدق

کوفه ، مکه و مدینه ، حرم مقدس رسول الله مرکز یادها و خاطره اسلام عزیز و پیامبر گرامی (ص) . امام سجاد در هر چهار نقطه نقش حساس ایفا فرمود ، و به دنبال آن بیداری مردم و قیامها و انقلابات کوچک و بزرگ و نارضایتی عمیق مردم آغاز شد .

از آن پس تاریخ اسلام شاهد قیامهایی بود که از رستاخیز حسینی در کربلا مایه می گرفت ، از جمله واقعه حره که سال بعد اتفاق افتاد ، و کارگزاران یزید در برابر قیام مردم مدینه کشتارهای عظیم به راه انداختند . اولاد علی (ع) هر یک در گوشه و کنار در صدد قیام و انتقام بودند تا سرانجام به قیام ابو مسلم خراسانی و انقراض سلسله ناپاک بنی امیه منتهی شد .

مبارزه و انتقاد از رفتار خودخواهانه و غیر عادلانه خلفای بنی امیه و بنی عباس به صورتهای مختلف در مسلمانان بخصوص در شیعیان علی (ع) در طول تاریخ زنده شد و شیعه به عنوان عنصر مقاوم و مبارز که حامل پیام خون و شهادت بود در صحنه تاریخ معرفی گردید . گرچه شیعیان همیشه زجرها دیده و شکنجه ها بر خود هموار کرده اند ، ولی همیشه این روحیه انقلابی را حتی تا امروز - پس از چهارده قرن - در خود حفظ کرده اند .

امام سجاد (ع) گرچه بظاهر در خانه نشست ، ولی همیشه پیام شهادت و مبارزه را در برابر ستمگران به زبان دعا و وعظ بیان می فرمود و با خواص شیعیان خود مانند "ابو حمزه ثمالی" و "ابو خالد کابلی" و ... در تماس بود ، و در عین حال به امر به معروف و نهی از منکر اشتغال داشت ، و شیعیان خاص وی معارف دینی و احکام اسلامی را از آن حضرت می گرفتند و در میان شیعیان منتشر می کردند ، و از این راه ابعاد تشیع توسعه فراوانی یافت . بر اثر این مبارزات پنهان و آشکار بود که برای بار

سلام بر آن جسدهای عریان و برهنه ، سلام بر آن بدن های لاغر و نحیف ، سلام بر آن خون های جاری

السلام عليك يا سيف ا... السلام عليك يا فردوس الاكبر السلام عليك يا لسان الصدق

دوم امام سجاد را به امر عبد الملك خلیفه اموی ، با بند و زنجیر از مدینه به شام جلب کردند ، و بعد از زمانی به مدینه برگرداندند . امام سجاد (ع) در مدت 35 سال امامت با روشن بینی خاص خود هر جا لازم بود ، برای بیداری مردم و تهییج آنها علیه ظلم و ستمگری و گمراهی کوشید ، و در موارد بسیاری به خدمات اجتماعی وسیعی در زمینه حمایت بینوایان و خاندانهای بی سرپرست پرداخت ، و نیز از طریق دعاهایی که مجموعه آنها در "صحیفه سجادیه" گرد آمده است ، به نشر معارف اسلام و تهذیب نفس و اخلاق و بیداری مردم اقدام نمود .

صحیفه سجادیه

صحیفه سجادیه که از ارزنده ترین آثار اسلامی است ، شامل 57 دعا است که مشتمل بر دقیقترین مسائل توحیدی و عبادی و اجتماعی و اخلاقی است ، و بدان "زبور آل محمد (ص)" نیز می گویند . یکی از حوادث تاریخ که دورنمایی از تَلَأُوْ شخصیت امام سجاد (ع) را به ما می نمایاند - گرچه سراسر زندگی امام درخشندگی و شور ایمان است - قصیده ای است که فرزدد شاعر در مدح امام (ع) در برابر کعبه معظمه سروده است .

مورخان نوشته اند : "در دوران حکومت ولید بن عبد الملك اموی ، ولیعهد و برادرش هشام بن عبد الملك به قصد حج ، به مکه آمد و به آهنگ طواف قدم در مسجد الحرام گذاشت . چون به منظور استلام حجر الاسود به نزدیک کعبه رسید ، فشار جمعیت میان او و حطیم حائل شد ، ناگزیر قدم واپس نهاد و بر منبری که برای وی نصب کردند ، به انتظار فرو کاستن ازدحام جمعیت بنشست و بزرگان شام که همراه او

سلام بر آن جسدهای عریان و برهنه ، سلام بر آن بدن های لاغر و نحیف ، سلام بر آن خون های جاری

السلام علیک یا سیف ا... السلام علیک یا فردوس الاکبر السلام علیک یا لسان الصدق

بودند در اطرافش جمع شدند و به تماشای مطاف پرداختند. در این هنگام کوکبه جلال حضرت علی بن الحسین علیهما السلام که سیمایش از همگان زیباتر و جامه هایش از همگان پاکیزه تر و شمیم نسیمش از همه طواف کنندگان دلپذیرتر بود، از افق مسجد بدرخشید و به مظاف درآمد، و چون به نزدیک حجر الاسود رسید، موج جمعیت در برابر هیبت و عظمتش واپس نشست و منطقه استلام را در برابرش خالی از ازدحام ساخت، تا به آسانی دست به حجر الاسود رساند و به طواف پرداخت.

تماشای این منظره موجی از خشم و حسد در دل و جان هشام بن عبد الملک برانگیخت و در همین حال که آتش کینه در درونش زبانه می کشید، یکی از بزرگان شام رو به او کرد و با لحنی آمیخته به حیرت گفت: این کیست که تمام جمعیت به تجلیل و تکریم او پرداختند و صحنه مظاف برای او خلوت گردید؟ هشام با آن که شخصیت امام را نیک می شناخت، اما از شدت کینه و حسد و از بیم آن که درباریان به او مایل شوند و تحت تأثیر مقام و کلامش قرار گیرند، خود را به نادانی زد و در جواب مرد شامی گفت: "او را نمی شناسم." در این هنگام روح حساس ابو فراس (فرزدق) از این تجاهر و حق کشی سخت آزرده شد و با آن که خود شاعر دربار اموی بود، بدون آن که از قهر و سطوت هشام بترسد و از درنده خویی آن امیر مغرور خودکامه بر جان خود بیندیشد، رو به مرد شامی کرد و گفت:

"اگر خواهی تا شخصیت او را بشناسی از من بپرس، من او را نیک می شناسم." آن گاه فرزدق در لحظه ای از لحظات تجلی ایمان و معراج روح، قصیده جاویدان خود را که از الهام وجدان بیدارش مایه می گرفت، با حماسه های افروخته و آهنگی پرشور سیل آسا بر زبان راند

سلام بر آن جسدهای عریان و برهنه، سلام بر آن بدن های لاغر و نحیف، سلام بر آن خون های جاری

السلام عليك يا سيف ا... السلام عليك يا فردوس الاكبر السلام عليك يا لسان الصدق

، و اینک دو بیتی از آن قصیده و قسمتی از ترجمه آن :
 هذا الذى تعرف البطحاء وطأته والبيت يعرفه والحل والحرم
 هذا الذى احمد المختار والده صلى عليه الهى ما جرى القلم
 "این که تو او را نمى شناسی ، همان کسی است که سرزمین "بطحاء"
 جای گامهایش را مى شناسد و کعبه و حل و حرم در شناسائیش همدم و
 همقدمند .

این کسی است که احمد مختار پدر اوست ، که تا هر زمان قلم قضا در
 کار باشد ، درود و رحمت خدا بر روان پاک او روان باد ... این فرزند
 فاطمه ، سرور بانوان جهان است و پسر پاکیزه گوهر وصی پیغمبر است ،
 که آتش قهر و شعله انتقام خدا از زبانه تیغ بی دریغش همی درخشد
 . " ...

و از این دست اشعاری سرود که همچون خورشید بر تارک آسمان
 ولایت می درخشد و نور می پاشد .

وقتی قصیده فرزددق به پایان رسید ، هشام مانند کسی که از وابی گران
 بیدار شده باشد ، خشمگین و آشفته به فرزددق گفت : چرا چنین شعری -
 تا کنون - در مدح ما نسروده ای ؟ فرزددق گفت : جدی بمانند جد او و
 پدری همشآن پدر او و مادری پاکیزه گوهر مانند مادر او بیاور تا تو را
 نیز مانند او بستایم .

هشام بر آشفت و دستور داد تا نام شاعر را از دفتر جوایز حذف کنند و
 او را در سرزمین "عسغان" میان مکه و مدینه به بند و زندان کشند .
 چون این خبر به حضرت سجاد (ع) رسید دستور فرمود دوازده هزار
 درهم به رسم صله و جایزه نزد فرزددق بفرستند و عذر بخواهند که
 بیش از این مقدور نیست .

فرزددق صله را پذیرفت و پیغام داد " : من این قصیده را ای رضای خدا

سلام بر آن جسدهای عریان و برهنه ، سلام بر آن بدن های لاغر و نحیف ، سلام بر آن خون های جاری

السلام عليك يا سيف ا... السلام عليك يا فردوس الاكبر السلام عليك يا لسان الصدق

و رسول خدا و دفاع از حق سروده ام و صله ای نمی خواهم " . امام (ع)
 صله را بازپس فرستاد و او را سوگند داد که بپذیرد و اطمینان داد که
 چیزی از ارزش واقعی آن ، در نزد خدا کم نخواهد شد .
 باری ، این فضایل و ارزشهای واقعی است که دشمن را بر سر کینه و
 انتقام می آورد .

چنانکه نوشته اند : سرانجام به تحریک هشام ، خلیفه اموی ، ولید بن
 عبد الملک ، امام زین العابدین و سید الساجدین (ع) را مسموم کرد و
 در سال 95 هجری در گذشت و در بقیع مدفون شد .

امام سجاد (ع)؛ بنده کامل پروردگار



و عباد الرحمن الذين يمشون على الأرض هونا

و إذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاما. و الذين يبيتون لرهبهم سجدا و قياما. و الذين
 يقولون ربنا اصرف عنا عذاب جهنم إن عذابها كان غراما. ساءت مستقرا و مقاما. إذا
 أنفقوا لم يسرفوا و لم يقتروا و كان بين ذلك قواما... و الذين لا يشهدون الزور و إذا
 مروا باللغو مروا كراما (1) .

آیات فوق از سوره فرقان است. خداوند در این آیات صفت مؤمنان گزیده را شمرده است. ...
 همه نشانه‌هایی را که برای بندگان کامل پروردگار «عباد الرحمن» معین شده در علی بن
 الحسین (ع) آشکار است. او در چنان دوره تاریک برای جویندگان انسانیت به حقیقت چراغی
 روشن بود. با رفتار و گفتار خود سیرت فراموش شده جد و پدر و خاندان رسالت را زنده کرد و
 مردمی که سالها با عصر نبوت فاصله داشتند نمونه تربیت اسلامی را به چشم خود دیدند.
 پرستش خدا، نرم خوئی، محاسبه نفس تا حد ریاضت، خود شکنی برای حق، دستگیری
 مستمندان، بخشش، پرهیزگاری و...

جاحظ در رساله‌ای که در فضائل بنی هاشم نوشته در باره او گفته است:

سلام بر آن جسدهای عریان و برهنه ، سلام بر آن بدن های لاغر و نحیف ، سلام بر آن خون های جاری

السلام عليك يا سيف ا... السلام عليك يا فردوس الاكبر السلام عليك يا لسان الصدق

اما علی بن الحسین (ع)، در باره او خارجی را چون شیعه و شیعه را چون معتزلی و معتزلی را چون عامی و عامی را چون خاص دیدم و کسی را ندیدم که در فضیلت او شک داشته باشد و یا در مقدم بودن او سخنی گوید (2)

او نه تنها با خویشان، دوستان، آشنایان، بزرگواران رفتار می کرد، بلکه مهربانی وی بدان درجه بود که بر دشمنان درمانده نیز شفقت داشت، و بر جانوران سایه مرحمت می افکند. طبری نوشته است چون خبر مرگ یزید به حصین بن نمیر رسید، به شام بازگشت. سر راه خود خسته و کوفته و نگران به مدینه آمد. اسب او ناتوان و سوار از اسب ناتوان تر. در مدینه علی بن الحسین (ع) از او پذیرائی کرد (3)

مجلسی از سید بن طاووس و او به اسناد خود از امام صادق (ع) آورده است که چون ماه رمضان می رسید علی بن الحسین (ع) خطاهای غلامان و کنیزان خود را می نوشت که فلان غلام یا فلان کنیز چنین کرده است. در آخرین شب ماه رمضان آنان را فراهم می آورد و گناهان آنان را برایشان می خواند که تو چنین کردی و من تو را تأدیب نکردم و آنان می گفتند درست است. سپس خود در میان آنان می ایستاد و می گفت بانگ خود را بلند کنید و بگوئید: علی بن الحسین (ع) ! چنانکه تو گناهان ما را نوشته ای پروردگار تو گناهان تو را نوشته است. و او را کتابی است که به حق سخن می گوید. گناهی خرد یا کلان نکرده ای که نوشته نشده باشد. چنانکه گناهان ما بر تو آشکارست، هر گناه که تو کرده ای بر پروردگارت آشکار است، چنانکه از پروردگار خود امید بخشش داری ما را ببخش و از خطای ما در گذر. و چنانکه دوست داری خدا تو را عفو کند از ما عفو کن تا عفو و رحمت او را در باره خود ببینی! علی بن الحسین (ع) ! خواری خود را در پیشگاه پروردگارت به یاد آر! پروردگاری که به اندازه خردلی ستم نمیکند.

علی بن الحسین (ع) ! ببخش! و در گذر تا خدا تو را به بخشد و از تو در گذرد، چرا که او می گوید:

و لیعفو و لیصفحوا ألا تحبون أن یغفر الله لکم (4) این چنین می گفت و می گریست و نوحه می کرد و آنان گفته او را تکرار می کردند. سپس می گفت پروردگارا ما را فرموده ای بر کسی که بر ما ستم کرده است ببخشیم. ما چنین کردیم و تو از ما بدین کار سزاوارتری. فرموده ای خواهنده را از در خانه خود نرانیم. ما خواهنده و گدا به در خانه تو آمده ایم و بر آستانه تو ایستاده ایم و ملازم درگاه تو شده ایم و عطای ترا می خواهیم. بر ما منت گذار و محرومان مساز که تو بدین کار از ما سزاوارتری. خدایا مرا در زمره آنان در آور که بدانها انعام فرموده ای. سپس به کنیزان و غلامان خود می گفت "من از شما گذشتم. آیا شما هم از رفتار بدی که با شما کرده ام در می گذرید؟ من مالک بد کردار و پست ستمکاری هستم که مالک من بخشنده و نیکوکار و منعم است." آنان می گفتند "آقای ما تو به ما بد نکرده ای و ما از تو گذشتیم." می گفت "بگوئید خدایا چنانکه علی بن الحسین (ع) از ما گذشت از او در گذر و چنانکه ما را آزاد کرد از آتش دوزخ آزادش کن."

- می گفتند آمین!

سلام بر آن جسدهای عریان و برهنه ، سلام بر آن بدن های لاغر و نحیف ، سلام بر آن خون های جاری

السلام علیک یا سیف ا... السلام علیک یا فردوس الکبر السلام علیک یا لسان الصدق

- بروید. من از شما گذشتم و به امید بخشش و آزادی شما را در راه خدا آزاد کردم و چون روز عید می‌شد بدانها پاداش گران می‌بخشید.

در پایان هر رمضان دست کم بیست تن برده و یا کنیز را که خریده بود در راه خدا آزاد می‌کرد. چنانکه خادمی را بیش از يك سال نزد خود نگاه نمی‌داشت و گاه در نیمه سال او را آزاد می‌ساخت. (5)

«مجلسی» به سند خود آورده است که: علی بن الحسین (ع) روزی یکی از بندگان خود را تازیانه زد، سپس بخانه رفت و تازیانه را آورد و خود را برهنه کرد و خادم را گفت "بزن علی بن الحسین (ع) را." خادم نپذیرفت و او ویرا پنجاه دینار بخشید. (6)

روزی گروهی در مجلس او نشسته بودند، از درون خانه بانگ شیونی شنیده شد. امام بدون رفت بازگشت و آرام بر جای خود نشست حاضران پرسیدند: مصیبتی بود؟

- آری! بدو تسلیت دادند و از شکیبائی او به شگفت درمآوردند.

امام گفت: - ما اهل بیت، خدا را در آنچه دوست می‌داریم اطاعت می‌کنیم و در آنچه ناخوش می‌داریم سپاس می‌گوئیم (7).

چنانکه نوشتیم در آن سالها چند تن از بزرگان تابعین به فقاقت و زهد مشهور بودند و در مدینه می‌زیستند چون: ابن شهاب (9) سعید بن مسیب (10) ابو حازم (11) همه اینان فضیلت و بزرگواری علی بن الحسین (ع) را به مردم گوشزد می‌کردند. سعید بن مسیب می‌گفت: علی بن الحسین (ع) سید العابدین است (12) «زهري» می‌گفت هیچ هاشمی را فاضل‌تر از علی بن الحسین (ع) ندیدم (13) از عبد العزیز بن خازم نیز همین اعتراف را نقل کرده‌اند (14) روزی در مجلس عمر بن عبد العزیز، که در آن سالها حکومت مدینه را به عهده داشت حاضر بود. چون برخاست و از مجلس بیرون رفت عمر از حاضران پرسید:

- شریف‌ترین مردم کیست؟

حاضران گفتند: تو هستی!

- نه چنین است. شریف‌ترین مردم کسی است که هم اکنون از نزد من بیرون رفت. همه مردم دوست دارند بدو پیوسته باشند و او دوست ندارد به کسی پیوسته باشد (15)

این سخنان کسانی است که تنها فضیلت ظاهری او را می‌دیدند، و از درك عظمت معنوی وی و شناسائی مقام ولایت او محروم بودند. ساده‌تر این که اینان که او را این چنین ستوده‌اند، علی بن الحسین (ع) را امام نمی‌دانستند، و می‌بینیم که تا چه حد برابر ملکات نفسانی او خاضع بوده‌اند.

علی بن الحسین (ع) کنیزکی را آزاد کرد سپس او را به زنی گرفت. عبد الملك پسر مروان از ماجرا آگاه شد و این کار را برای وی نقصی دانست. بدو نامه نوشت که چرا چنین کردی؟ او به وی پاسخ داد:

«خداوند هر پستی را با اسلام بالا برده است. و هر نقصی را با آن کامل ساخته و هر لثیم را با اسلام کریم ساخته. رسول خدا کنیز و زن بنده خود را به زنی گرفت.»

سلام بر آن جسدهای عریان و برهنه ، سلام بر آن بدن های لاغر و نحیف ، سلام بر آن خون های جاری

السلام عليك يا سيف ا... السلام عليك يا فردوس الاكبر السلام عليك يا لسان الصدق



عبد الملك چون این نامه را خواند گفت:

آنچه برای دیگران موجب کاهش منزلت است برای علی بن الحسین (ع) سبب رفعت است.
(16)

روزی یکی از بندگان خود را برای کاری خواست و او پاسخ نداد و بار دوم و سوم نیز، سرانجام از او پرسید:

- پسرم آواز مرا نشنیدی؟

- چرا.

- چرا پاسخ مرا ندادی؟

- چون از تو نمی‌ترسم.

- سپاس خدا را که بنده من از من نمی‌ترسد (17)

از او پرسیدند چرا ناشناس با مردم سفر می‌کنی؟ گفت:

خوش ندارم به خاطر پیوند با رسول خدا چیزی بگیرم که نتوانم مانند آنها بدهم (18)

و روزی بر گروهی از جذامیان گذشت، بدو گفتند:

- بنشین و با ما نهار بخور. گفت:

- اگر روزه نبودم با شما می‌نشستم. چون به خانه رفت سفارش طعمای برای آنان داد و چون آماده شد برای ایشان فرستاد و خود نزدشان رفت و با آنان طعام خورد (19)

چون میخواست به مستمندی صدقه دهد نخست او را می‌بوسید، سپس آنچه همراه داشت بدو میداد (20)

نافع بن جبیر او را گفت:

تو سید مردمی و نزد این بنده - زید بن اسلم - می‌روی و با او می‌نشینی؟

گفت: - علم هر جا باشد باید آنرا دنبال کرد (21)

در روایت مجلسی از مناقب است که: - من نزد کسی می‌نشستم که همنشینی او برای دین من سود داشته باشد (22)

سلام بر آن جسدهای عریان و برهنه ، سلام بر آن بدن های لاغر و نحیف ، سلام بر آن خون های جاری

السلام عليك يا سيف ا... السلام عليك يا فردوس الاکبر السلام عليك يا لسان الصدق

و چون او برای خدا و طلب خشنودی خدا با بندگان خدا چنین رفتار می کرد، خدا حشمت و بزرگی او را در دیده و دل مردم می افزود.

او را گفتند تو از نیکوکارترین مردمی. ندیدیم با مادرت هم خوراک شوی. گفت می ترسم دست من به لقمه ای دراز شود که او چشم بدان دارد و مرا عاق کند (23)

او برای خدا و تحصیل رضای پروردگار، با آفریدگان خدا، این چنین با فروتنی رفتار می کرد، و خدا حرمت و حشمت او را در دیده بندگان خود می افزود. دشمنان وی - اگر دشمنی داشته است - می خواستند قدر او پنهان ماند و مردم او را نشناسند، اما برغم آنان شهرت وی بیشتر می گشت، که خورشید را به گل نمی توان اندود و مشک را هر چند در ظرفی بسته نگاهدارند، بوی خوش آن دماغها را معطر خواهد کرد.»

پی نوشت ها:

1. بندگان رحمان که در زمین آرام راه می روند. و چون نادانان با آنان نابخردانه سخن گویند به نیکوئی بدانها پاسخ دهند. و آنانکه شب را بر پای و در سجده به سر می برند. و آنانکه می گویند پروردگارا عذاب دوزخ را از ما بگردان! که عذاب دوزخ پایان نیافتنی است، و بد آرامگاه و بد جای اقامتی است. و آنانکه چون اتفاق میکنند، نه اسراف میکنند و نه بر خود تنگ می گیرند و میانه را می گیرند، و آنانکه بدروغ گواهی نمیدهند و چون ناپسندی ببینند بزرگوارانه از آن می گذرند. (الفرقان: 63-73).

2. عدة الطالب ص 160

3. تاریخ طبری ج 7 ص 432

4. به بخشند و در گذرند آیا دوست ندارید که خدا شما را بیامرزد (نور: 22)

5. بحار ج 46 ص 103-105

6. بحار ج 46 ص 92

7. حلیه الاولیاء ج 3 ص 138. مناقب ج 4 ص 166 و نگاه کنید به کشف الغمه ج 2 ص 103

8. محمد بن مسلم زهری متوفی به سال 124 ه. ق

9. متوفای سال 94 ه. ق

10. ابو حازم از تابعین است.

11. کشف الغمه ج 2 ص 86

12. انساب الاشراف ج 2 ص 146 نسب قریش ص 58 از یحیی بن سعید، علل الشرایع ج 2 ص 232

13. ارشاد ج 2 ص 142. حلیه الاولیاء ج 3 ص 141

14. مناقب ج 4 ص 167

سلام بر آن جسدهای عریان و برهنه ، سلام بر آن بدن های لاغر و نحیف ، سلام بر آن خون های جاری

السلام عليك يا سيف ا... السلام عليك يا فردوس الاكبر السلام عليك يا لسان الصدق

15. عقد الفريد ج 7 ص 121. مناقب ج 4 ص 162. عيون الاخبار ج 4 ص 8 و نگاه كنيد به المعارف ص 215

16. ارشاد ج 2 ص 147. مناقب ج 4 ص 157. كشف الغمه ج 2 ص 87 اعلام انورى ص 261. 262

17. كشف الغمه ج 2 ص 108

18. اصول كافى ج 2 ص 123. الامام على بن الحسين ص 345

19. حلية الاولياء ج 3 ص 137.

20. كشف الغمه ج 2 ص 78. 79

21. ج 46 ص 31

22. مناقب ج 4 ص 162

سلام بر آن جسدهای عریان و برهنه ، سلام بر آن بدن های لاغر و نحیف ، سلام بر آن خون های جاری